بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 52**

جلسه۱۲/ ۱۰/ ۸۸ شروع در بحث حمل مطلق بر مقید

**شروع در بحث حمل مطلق بر مقید**

**نقل کلام مرحوم آخوند**

مرحوم آخوند می فرمایند که اگر مطلق و مقید متنافی وجود داشته باشند که در نفی و اثبات با هم متفاوت باشند مثلا یک دلیل می گوید اعتق رقبۀ و دلیل دیگر می گوید لاتعتق رقبۀ کافرۀ، اینجا شکی نیست که حکم به تقیید می کنیم و مراد از رقبه را رقبه غیرکافره خواهیم دانست. اما اگر هر دو در نفی و اثبات مانند هم باشند، مثلا یکی می گوید اعتق رقبۀ و دیگری می گوید اعتق رقبۀ مومنۀ، در این فرض مشهور حکم به حمل مطلق بر مقید است، البته با این شرط که نظارت هر دو دلیل را به تکلیف واحد احراز کنیم. وجه حمل مطلق بر مقید در این فرض این است که این حمل، اقتضای جمع عرفی بین دو دلیل است.

**یک اشکال و پاسخ به آن**

در اینجا اشکالی مطرح شده است که در اینجا وجوه جمعی دیگری نیز مطرح است؛ مانند این که مقید حمل بر استحباب شود. شیخ انصاری از این اشکال این گونه پاسخ داده اند که محصل آن به تعبیر ما این است اینجا از باب جمع عرفی نیست که فرع تعارض بدوی دو دلیل است. بلکه اینجا از باب ورود است. مطلق و مقیدی که با هم وارد می شوند با فرض انفصال مقید (که عمده محل بحث، این فرض است)، مقید سبب می شود که دلالت اطلاقی از بین برود. شرط انعقاد دلالت اطلاقی، عدم ورود مقید است؛ چرا که یکی از مقدمات حکمت عدم ما یصلح للتعیین است و با وجود مقید، دلالت اطلاقی دیگر نمی تواند وجود داشته باشد. لذا بین اینها اساسا تزاحم و تعارضی نیست تا اشکال مذکور مطرح باشد.

در اینجا ممکن است این پاسخ مطرح شود که در انعقاد اطلاق، عدم قرینه منفصله شرط نیست و عمده کلام در فرض انفصال مقید است.

مرحوم آخوند کلام شیخ انصاری را به گونه ای دیگر پاسخ می دهند. ایشان می فرمایند ورود مقید مضر به اطلاق دلیل مطلق نیست؛ چرا که مقدمات حکمت مدلول استعمالی کلام را مقید می کند و با آمدن مقید مدلول استعمالی کلام از بین نمی رود. در واقع مطلق به همان مدلول استعمالی باقی می ماند

و مراد جدی است که از بین می رود. لذا در اینجا دلالت اطلاقی شکل می گیرد؛ لذا تعارض بین مطلق و مقید محقق است. لذا سوال مستشکل به قوت خود باقی می ماند.

ایشان در پاسخ خود، بحث اظهریت دلالت مقید از دلالت مطلق ذکر می کنند. دلیل مقید ظهور در وجوب تعیینی دارد که این ظهور اقوی است از ظهور دلیل مطلق در کفایت مطلق رقبه. مرحوم آخوند اشکال دیگری به کلام مرحوم شیخ مطرح می کنند که ما در مثال اعتق رقبۀ مومنۀ، نمی توانیم بگوییم امر در ایجاب استعمال نشده، بلکه امر در ایجاب استعمال شده، حداکثر این که عتق رقبه مومنه، واجب تعینی نیست، پس حمل بر استحباب در این مثال مطرح نیست. این اشکال چندان مهم نیست؛ چون به هر حال ظاهر امر وجوب تعیینی متعلق است و ما در این مثال از این ظهور رفع ید کرده ایم.

**یک سوال در عبارت کفایه**

مرحوم آخوند در آغاز بحث فرمودند که مطلق و مقید از جهت نفی و اثبات یا متفقین هستند و یا مختلفین. در فرض دوم، شکی در حمل مطلق بر مقید نیست. در فرض توافق در نفی و اثبات، بحث احتمال حمل مقید بر استحباب را طرح کرده اند.در اینجا سوالی مطرح است که عجالۀ پاسخی برای آن به ذهن نمی رسد و آن این که این وجه در مختلفین نیز می تواند مطرح باشد. چرا نتوان لاتعتق رقبۀ کافرۀ را حمل بر کراهت کرد؟ چرا تصرف در هیئت در فرض مختلفین مطرح نمی شود؟

البته در هر دو فرض این بحث مطرح است که نکته حمل مطلق بر مقید چیست؟ آیا اظهریت مقید از مطلق (آن گونه که مرحوم آخوند فرموده است)؟ در این صورت این سوالات مطرح است که آیا ذاتا مقید از مطلق اقوی دلالۀ است و دیگر این که در صورت اقوی بودن، آیا همیشه اقوی است؟ مثلا این که ممکن است مانعی از اقوی بودن دلالت مقید بر ظهور در وجوب تعیینی وجود داشته باشد. مبنای این سوالات همه بنا بر اظهر و ظاهر دانستن مقید و مطلق است. برخی دیگر معتقدند که اینجا از باب قرینه و ذوالقرینه است. عرفا مقید قرینه بر مقید است. همان گونه که این بحث در عام و خاص هم مطرح است که تقدیم خاص به جهت اظهریت است یا قرینیت و لو این که اظهر نباشد.

ولی به هر حال این سوال مطرح است که این مباحث همگی در هر دو فرض جاری است نه این که فقط در فرض متفقین مطرح باشد. روشن نیست که به چه جهت بحث در این دو فرض را به دو شکل مختلف طرح کرده اند.

**تاثیرگذاری مبانی وجه دلالت امر و نهی بر وجوب و حرمت، بر بحث جاری**

نکته دیگری که در اینجا مطرح است این است که در فرض اختلاف در نفی و اثبات، مختار اصولی ما در وجه دلالت امر بر وجوب و دلالت نهی بر حرمت، موثر است. در وجه دلالت امر و نهی بر

مدلولشان اختلاف است. یک مبنا این است که امر برای وجوب وضع شده است. مبنای دیگر این است که امر بنفسه برای وجوب وضع نشده، بلکه اطلاق و عدم قرینه بر استحباب آن را دال بر وجوب قرار می دهد.

فارق این دو مبنا این است که بنا بر مبنای اول، استعمال امر در استحباب مجاز است، برخلاف مبنای دوم که دلالت آن مبتنی بر عدم قرینه است و با وجود قرینه دیگر دلالتی بر وجوب باقی نمی ماند. این که اطلاق خود چگونه دال بر وجوب است، نیز می تواند به چند تقریب شود. مثلا یک مبنا این است که امر دو وضع دارد؛ اصل امر دال بر جامع طلب است و تجرد از قرینه استحباب وضع جداگانه بر وجوب دارد. پس اگر امری وجود داشته باشد که قرینه بر استحباب در آن وجود داشته باشد فقط وضع کلی امر هست که دال بر اصل طلب می باشد. ولی اگر تجرد وجود داشته باشد، با اصل امر اصل طلب را و با تجرد وجوبی بودنش را استفاده می کنیم.مراد از تجرد قرینه، ظاهرا قرینه متصله است و الا تصویر ثبوتی وضع جدید در غیر صورت قرینه متصله دشوار است.

مبنای دیگر در وجوب این است که این دلالت از سنخ حکم عقل است. این مبنا مختار مرحوم آقای خویی است. ایشان می فرماید امر دال بر جامع وجوب است، ولی عقل انسان حکم می کند که وقتی مولا در مقام تحصیل مصلحتی برآمد و از عبدش طلبی داشت، تا برای عبد احراز نشود که ماذون در ترک است، در عدم اتیان به متعلق معذور نخواهد بود. یکی از حقوق مولا بر عبد این است که مطلوباتش اتیان شود مگر این که ترخیص در ترک احراز شود. لذا در موارد استحباب در واقع ترخیص در ترک احراز شده است.

به نظر می رسد طبق مبنای اخیر، حمل مطلق بر مقید با مباحث فوق مشکل می گردد؛ چون فرض این است که اعتق رقبۀ دال است بر این که عتق رقبه علی وجه الاطلاق مطلوب است. از لاتعتق رقبۀ کافرۀ، نیز استفاده می شود که عتق رقبه کافره واجب نیست. این جمله مفید زجر از عتق رقبه کافره است. فرض این است که دلالت نهی بر حرمت، عقلی است و منوط بر عدم ترخیص در فعل. از طرف دیگر دلیل مطلق دال بر این است که عتق رقبه در هر رقبه ای امکان پذیر است. در نتیجه ممکن است گفته شود که از دلیل مطلق استفاده ترخیص می کنیم و لاتعتق رقبۀ کافرۀ، هم بر اصل مبغوضیت دلالت دارد که با توجه به احراز ترخیص از دلیل مطلق، لزوم امتثال نداردو بیش از کراهت عمل نتیجه گرفته نمی شود.

ظاهرا این نکته در کلمات شهید صدر نیز آمده است که اگر این مبنا از مرحوم آقای خویی صحیح باشد، اساس مباحثِ عام و خاص و مطلق و مقید زیر سوال می رود؛ مثلا اگر گفته شود اکرم العلماء و

دلیل دیگر بگوید لاتکرم العلماء الفساق. در اینجا ما نمی توانیم تخصیص بزنیم. مشی عمومی در اینجا این است که فاسق از تحت علما را خارج می کنند. ولی لازمه مبنای مذکور این است که دلیل اول که دال بر مطلق مطلوبیت است و دلیل دوم متضمن عدم وجوب اکرام عالم فاسق است که ممکن است با استحباب هم جمع شود. این دلیل دوم ترخیصی نسبت به دلیل عام محسوب می شود. لازمه این مبنا این است که با اطلاق دلیل مطلق تمسک کنیم و در عالم فاسق استحباب و در عالم عادل وجوب را استفاده کنیم؛ چرا که نسبت به اولی ترخیص وارد شده است و نسبت به دومی خیر.

خلاصه می خواهیم عرض کنیم که مباحث متعارف حمل بر مقید طبق مبنای دلالت عقلی امر بر وجوب دارای ابهاماتی است که نیاز به بررسی دارد.